

بازسازی زبان مادی*

نوشتهٔ پروفیسور مانفرد مایر هوفر**

ترجمهٔ دکتر رحمان بختیاری***

پیشگفتار مایر هوفر بر ترجمهٔ فارسی

بسیار خشنودم پژوهشی که بیش از چهل سال پیش با عنوان «بازسازی زبان مادی» منتشر کردم اکنون به زبان شیرین فارسی برگردانده می‌شود. انتشار دوبارهٔ این پژوهش کهن به این دلیل اهمیت دارد که این پژوهش — در تاریخ دورودراز بررسی مسئلهٔ مادها — نقطهٔ عطفی به شمار می‌آید. دربارهٔ اظهار نظرهای اولیه در این باره — که آیا این زبان ایرانی باستان را می‌توان از بازمانده‌های بر جای مانده در کتیبه‌های فارسی باستان باز شناخت یا خیر — پژوهش دانشگاهی من در سال ۱۹۶۸ نقطهٔ پایانی به شمار می‌رفت: زیرا شمار عناصر مادی در آن بسیار محدود شده است. چند دهه بعد، این نظر دربارهٔ عناصر مادی در فارسی باستان حتی از آن هم ضعیف‌تر شد تا آن حد که سرانجام بدانجا انجامید که به پایه‌ای مادی در زبان هخامنشیان محدود شود و، از آن پس، نیز معیارهای سختگیرانه‌ای را از سر گذرانیده است. اثر کوچک من در نشست گروه فلسفه-تاریخ آکادمی علوم اتریش (۱۹۶۸)، در واقع، باید از دیدگاه تاریخ علم یک بار دیگر معرفی

* سخنرانی در نشست گروه فلسفه، به تاریخ دهم ژانویه ۱۹۶۸. این اثر ترجمه‌ای است از:

Sonderabdruck aus dem Anzeiger der phil.-hist. Klasse der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, Jahrgang 1968, So. 1, von Manfred Mayrhofer, "Die Rekonstruktion des Medischen".

** از پروفیسور مایر هوفر، که اجازهٔ ترجمهٔ این مقاله را به من داد، بی‌نهایت سپاسگزارم. وی در نامه‌ای محبت‌آمیز خشنودی خود را از ترجمهٔ این مقاله ابراز کرده و پیشگفتاری بر آن نگاشته که ترجمهٔ آن را قبل از خود مقاله آورده‌ام.

***: استادیار گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه بوعلی سینا همدان

شود، زیرا بر این اساس دیگر جای هیچ گونه تردیدی دربارهٔ بازمانده‌های زبان مادی نخواهد بود؛ در هر صورت، در جزئیات پاره‌ای از این مستندات معیاری به کار رفته که در عنوان هوشمندانه مقاله رودیگر اشمیت (Rüdiger Schmitt) نیز بیان شده است: «زبان مادها – ناشناخته‌ای بزرگ». انتشار جدید مقالهٔ جامع من در سال ۱۹۶۸ به زبان فارسی شاید جمع‌بندی انتقادی مسئلهٔ عناصر مادی را میسر سازد.

با دروهای صمیمانه

مانفرد مایرهوفر

وین، ۱۲ ژانویهٔ ۲۰۱۰

بخش اول

زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی روزگار ما حتی اندکی هم از این هدف پژوهشی – یعنی کوششهای گسترده برای بازسازی زبانهای مرده از آثاری که به صورت وام‌گیریهایی واژگانی یا صرفی و نحوی در زبانهای زنده بر جای مانده – پیروی نمی‌کند؛ هدفی که در دوران آغازین این علم نیز شناخت درستی از آن وجود نداشت. این برنامهٔ علمی به خودی خود به‌راستی موجه است – اگرچه ممکن است ناهماهنگی بین ضرورت احتیاط بیش از حد لازمهٔ بازسازی زبانهای خاموش و نسل گذشتهٔ دانشمندان سخت‌شقیتهٔ چنین کارهایی رنج‌آور بنماید. می‌توان گفت که چنین کوششهایی دانشمندان را با احتمالات بنیادی تازه‌ای روبه‌رو ساخته است؛ مثلاً، می‌توان پذیرفت که زبان داک^۲ در برابر زبان لاتین رایج در منطقهٔ داکها بدون آنکه اثری از خود بر جای گذشته باشد ناپدید نشده است. پس، در این مورد باید ارزیابی را بر جزئیاتی از پژوهش^۳ متمرکز کرد که برای بازسازی زبان داک^۲ از عناصر نارومیایی و پیش‌رومیایی زبان رومانیایی به کار آید.

به هر حال، دانشمندان در موارد بسیاری توانسته‌اند – از راه بازسازی چنین زبانهایی –

1. G. B. Lanfranchi, M. Roaf, R. Rollinger, "Continuity of Empire (?) - Assyria, Media, Persia", Padova, 2003.

۲. داک^۲ زبان داکهاست؛ احتمالاً قومی هندواروپایی از شاخهٔ تراکیها. این زبان از راه بازمانده‌هایی اندک شناخته شده است. گروهی بر این باورند که «زیرلایه» ای از زبان داک^۲ در پیدایی زبان رومانیایی نقش داشته است (توضیحات مایرهوفر به مترجم در نامهٔ مورخ ۳۱ ژانویهٔ ۲۰۱۰ وی).

۳. نک. آخرین اثر گونتر رایشن‌کرون (Günter Reichenkron) تحت عنوان

Das Dakische (rekonstruiert aus dem Rumänischen), Heidelberg, 1966;

همراه با مقدمه‌های طولانی (ص ۲۴-۱۱) دربارهٔ روند پژوهش و انتقادات.

اقوامی را شناسایی کنند که شناختشان از راههای دیگر ممکن نبود. مثلاً، بر پایه شواهد پیش‌ژرمنی- هندواروپایی در زبان ژرمنی^۱ یا با توجه به وجود لایه پیش‌یونانی- هندواروپایی در یونانی^۲ است که اکنون می‌توانیم اقوامی را به جمع بی‌شمار دیگر اقوام هندواروپایی پیش‌یونانی و نیز زبانهایی را به جمع چنین زبانهایی در یونان بیفزاییم.^۳ بیشتر زبان‌شناسان روش‌شناس به این گونه تلاشها با تردیدی فزاینده می‌نگرند و بر این باورند که با این کار نمی‌توان ثابت کرد که چنین اقوام و زبانهایی وجود داشته است، اما این امکان را می‌توان فراهم آورد که با چنین روشی بتوان شواهدی بر وجود آنها یافت. آنان تکلیف زیرکانه بازسازی دوران پیش از تاریخ را در دستان زبان‌شناسانی که قواعد روش شناختی‌شان اغلب در پژوهش تاریخی زبانهای پیکره‌ای هم هماهنگ با خواستها و نیازها نیست صرفاً از راه بررسی وام‌گیریهای زبانی کاری گزافه می‌شمارند.

بخش دوم

بیان آن استدلالی که در حقیقت لازمه این گونه کوششهاست و در اینجا باید به آن پرداخت آسان نیست. البته در مورد پژوهش حاضر اوضاع تا اندازه‌ای مناسب‌تر از این مواردی است که بدانها پرداختیم. از این رو، چند دهه است که بازسازی زبان مادی در زبان‌شناسی ایران باستان به موردی تردیدناپذیر تبدیل شده و بدون حاشیه‌های پرسروصدا درباره‌اش پژوهش صورت گرفته است^۴ و از زمان جدی‌ترین منتقدش، یعنی ایلیا گرشویچ^۵، تاکنون تردیدی درباره هسته

۱. در بسیاری از آثار هانس کون (Hans Kuhn) از جمله:

Westfälische Forschungen 12 (1959) 5 ff., *Zeitschrift für Mundartforschung* 28 (1961) 1 ff.

همچنین اثر هاخمان کوساک - کون (Hachmann-Kossack-Kuhn) با عنوان:

Völker zwischen Germanen und Kelten (Neumünster 1962) 127f.

نیز نک. نقد مهم مید (W. Meid) تحت عنوان *Beiträge zur Namenforschung* 15, 1964, 109 ff.

۲. بنیانگذار و نماینده اصلی این نظریه ولادیمیر گئورگیف (Vladimir Georgiev) است که از دهه ۱۹۳۰ آثار فراوانی منتشر کرده است. بهترین چکیده در این باره را می‌توان در *Studia Linguistica* 2, 1948, 78 ff. یافت. مهم‌ترین اظهار نظر روشمند او که تاکنون درباره این مسئله ارائه شده دفاع وی در برابر نقد دی. ای. هستر (D. A. Hester) است که در *Lingua* 16, 1966, 263 ff. آمده است.

3. W. Merlingen, "Eine ältere Lehnwörterschicht im Griechischen", 2. Teile, Wien 1963, 1967 (= *Schriften der Balkankommission der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, Linguistische Abteilung*, XVII, XVIII).

۴. نک. بخش ۴، ص ۱۲۵ به بعد.

5. Ilya Gershevitch, *Transactions of the Philological Society* 1964 (1965) 1 ff;

در این مورد، نک. بخش ۵ به بعد.

اصلی‌اش ابراز نشده است. می‌دانیم که از مادی هیچ شاهد مستقیمی در دست نیست.^۱ گمان ما بر این است که ویژگیهای این زبان را می‌توانیم از واژه‌ها و نامهای فارسی باستان دریابیم که ساختشان مبین قوانین آوایی غیر ایرانی جنوب غرب است. با این حال، وضعیت از این هم خوشنودکننده‌تر است: مادها، بنیانگذاران نخستین شاهنشاهی ایران، واقعیتی تاریخی‌اند. در عین حال، شماری از نهادهای پارسیان^۲، که در بسیاری از موارد با وام‌گیریهی واژگانی نیز همراه بوده، از مادها وام گرفته شده است. میراث وامی فارسی باستان تنها منبع غیر مستقیم زبان مادی نیست: نامهای دوران هخامنشی که از منظر ریشه‌شناختی مادی است^۳ و هم واژه‌های مادی منفرد در منابع یونانی (نک. بخش ۳، مبحث اول) امکان شناخت آن قواعد آوایی را فراهم می‌آورد که بیانگر میراث واژگانی ایرانی اما غیرفارسی‌ای است که در نوشته‌های هخامنشی از زبانی معتبر وام گرفته شده است. سرانجام، موقعیت ماد و پارس در بخش‌بندی جغرافیایی گویشی زبانهای ایرانی نو نیز بازتاب یافته و تفاوتی را برملا می‌کند که بین مادی و فارسی باستان وجود داشته است. با وجود این شواهد گوناگون (که هیچ تردیدی در بازمانده‌های عناصر مادی در فارسی باستان باقی نمی‌گذارد)، درگیری اصلی بر سر میزان این نفوذ است که خود پژوهش تازه‌ای را می‌طلبد.

بخش سوم

پیش از طرح بحثهای علمی گوناگون در این خصوص، لازم است به دو طبقه نظام آوایی در

۱. در مورد نبود ترجمه مادی کتیبه‌های هخامنشی نک. بخش ۱۰. عنوان کتاب یوت آپرت (J. Oppert) یعنی *Le peuple et la langue des Mèdes*, Paris, 1879;

گمراه‌کننده است، زیرا زبانی که در اینجا «مادی» نامیده شده در واقع عیلامی است.
۲. در این مورد نک.

Th. Nöldeke, *Aufsätze zur persischen Geschichte*, Leipzig 1887, 7, 11 ff.

۳. در این باره، نک. بخش ۳، مبحث ۱ و نیز نامهای سران مادی در منابع آشوری، که ویژگیهایی را معلوم می‌کند که به زبانی دیگر تعلق دارد. از جمله، شایان توجه است نامهای منشور سارگون A

D. D. Luckenbill, *Ancient Records of Assyria and Babylonia II*, Chicago, 1927, 104 f. § 192.

که دقیق‌ترین بررسی زبانی آنها هنوز هم منبع زیر است:

Eduard Meyer, *Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung* 42, 1969, 2 ff.

منابع جدیدتر عبارت است از:

Arthur Christensen, "Die Iranier" (*Handbuch der Altertumswissenschaft III/1/3: Kulturgeschichte des Alten Orient* 3/1, München, 1933) 232 f.

در خصوص منابع آشوری نک.

F. W. König, *Älteste Geschichte der Meder und Perser*, Leipzig, 1934, 52 ff.

فارسی باستان — یکی فارسی اصیل و دیگری مادی — اشاره کرد که هر دو امروزه کاملاً ظهور یافته و شناخته شده‌اند.^۱

مبحث اول

به ازای *śv* در هندوایرانی (*k'ū* هندوژرمنی) که در هندی باستان باقی مانده در فارسی باستان *s* و در مادی *sp* به چشم می‌خورد، این دسته‌بندی با گویش‌شناسی متأخر زبانهای ایرانی جنوب و شمال غرب نیز هماهنگی دارد.^۲

بنابراین *áśva-* در هندی باستان (به معنای «اسب») در فارسی باستان اصیل به صورت *asa-* برای توصیف «بارۀ نبرد» در سنگ‌نوشته بیستون (I, 87) و نیز در ترکیب *asa-bāra-* (به معنای «سوار، اسوار») به کار رفته است. از دیگر سو، *aspa-* در مادی کاربرد کاملاً متفاوت یافته است: صفت دائمی شاهنشاهی هخامنشی یا استان پارس به صورت *uv-aspa-u-* *martiya-* (به معنای «با اسبان خوب و مردان نیک») که بدون عبارت کهن اوستایی *aspa- vīra-* (= *equi viri*) نمی‌توان آن را دریافت. این در حالی است که توالی *aspa- martiya- (vīra-)* یادآور قاعده توالی واژگانی کهن تر «قاعده الف - ب» است که یا کوپ واکرناگل^۳ آن را در یکی از زیباترین آثارش شرح داده است.^۴ از سوی دیگر، *aspa-* تنها صورت متداول واژه اسب در بین نامهای بی‌شمار این «چهارپا»^۵ نزد ایرانیان هخامنشی است که بیشتر

۱. در نهایت نک. Gershevitch, *a. a. O.*, S. 28.

۲. W. Lentz, *Zeitschrift für Indologie und Iranistik* 4, 1926, 263 f.

۳. با *-ā* در: *am*; *DPd8*; *AmH6*; *Dsf* 11 f.; *DSp* 3; *DZc4* (تا حدی بازسازی شده)؛ و با تردید بازسازی شده در *DSs5*. پس از *ūkāra-* در سنگ‌نوشته متأخر و ناستوری *ASH*، سطر ۱۰ - کوتاه‌نوشته کتیبه‌ها از:

R. G. Kent, *Old Persian*, New Haven, 1953.

۴. Jakob Wackernagel

۵. *Indogermanische Forschungen* 56, 1938, 161 ff. = *Kl. Schriften* 434 ff.

نیز نک.

Rüdiger Schmitt, *Dichtung und Dichtersprache in indogermanischer Zeit*, Wiessbaden, 1967, 216. § 442-443.

۶. وجود *asa-* در یکی از نامهای نوخوانده تخت جمشید چندان قطعی نیست، نک.

E. Benveniste, *Titres et noms propres en Iranien ancien*, Paris, 1966, 78.

در این باره مقاله تکمیلی من در جشن‌نامه پالیارو (A. Pagliaro) به سال ۱۹۶۹، رُم — افزون بر عنصر نامی *taxma-* (به معنای «دلیر») که ویژگی مادی دارد — همتای فارسی باستان اصیل آن *ta(h)ma-* را نیز شاید بتوان در دستمایه‌های نویافته تخت جمشید باز شناخت (3) (*a. a. O.*).

از راه روایات فرعی و نیز از نوشته‌های فارسی باستان می‌شناسیم^۱: به روایت گزنفون^۲، در نام فردی مادی به نام Ἀράσπας^۳ و البته — هماهنگ با اشرافی‌مآبی مادی و نامگذاربهای آنان — در نامهای پارسیانی چون Ἰστιάσπης / Ništāspa- پدر داریوش بزرگ.

بر همین اساس، *śva-ka (به معنای «سگ») را نیز باید این گونه توجیه کرد: *saka- در فارسی باستان اصل، sak در فارسی میانه، sag در فارسی نو^۴؛ اما *spaka- در مادی در گونه‌های متأخر فراوانی به چشم می‌خورد^۵ و هرودت خود گواهی زنده بر آن است: در تاریخ هرودت (I 110) نام زن چوپان مادی که [به صورت] Σπαχῶ [ضبط شده] و گویا کورش را بزرگ کرده معادل واژه یونانی Κυνῶ بیان شده و این گونه توضیح داده است: «τὴν γὰρ χύνα χαλέουσι σπάχα Μηδοί» (به معنای «مادها سگ ماده را spaka می‌نامند»).

مبحث دوم

یکی از برجسته‌ترین و ویژه‌ترین دگرگونیهای آوایی در این گونه شواهد را می‌توان مربوط به گروه هندوایرانی (= هندی باستان) sv (مثلاً، در -svā- در هندی باستان (به معنای «خود»)) دانست. در اینجا، f در مادی نه تنها نمایانگر دگرگونی‌ای برخلاف ایرانی جنوب غرب (-uva- در فارسی باستان (به معنای «خود»)) است، بلکه حتی به نحوی رفتاری برخلاف دیگر زبانهای ایرانی نشان می‌دهد (قس. -x^ha- در اوستایی (به معنای «خود»))، که می‌توان آثار آن را در گویشهای بازمانده از سیوند مشاهده کرد و آنها را به‌حق دنباله مادی دانست.^۶ آن صورت

1. F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895, 486; Kent, *a. a. O.*, S. 173b;

و سرانجام:

R. Schmitt, *Zeitschrift. d. deutschen Morgenländ. Gesellsch.* 117, 1967, 120, 122.

۲. نک: Justi, *a. a. O.*, S. 20 — و به هر حال توضیح یوستی درباره بخش نخست (Ara- āra در اوستایی) را درک نمی‌کنم. آیا می‌توان به خود جرئت داد و درباره Ἀράσπας و بازتابی همگون شده (به جای Ἀραράπας و مانند آن) از نام باستانی *Rjrāśpa- = *Rzrāspa- = rāzrāspa- را تشخیص داد؟

۳. نمی‌توان در این باره مطمئن بود که sakā (یا همان «سکا») نیز از همین واژه ساخته شده یا نه. نک. Kent, *a. a. O.*, S. 209a. همچنین بدینانه‌تر (و با ذکر پیشنهادهایی جالب توجه) در:

Brandenstein-Mayrhofer, *Handbuch des Altpersischen*, Wiessbaden, 1964, S 142.

4. P. Horn, *Grundriß d. Iran. Philologie I 2*, Straßburg, 1898-1901, 18; Lentz, *a. a. O.*, S. 263.

5. Lentz, *a. a. O.*, S. 288; A. Christensen, *Iranische Dialektaufzeichnungen aus dem Nachlaß von F. C. Andreas* (= *Abh. d. Gesellsch. d. Wissensch. Göttingen, phil.-hist. Kl.*, 3. Folge, Nr. 11, Berlin, 1939).

این اثر را بار (K. Barr) و هنینگ (W. Henning) بررسی و منتشر کرده‌اند. در مورد گویشهای سیوند، به‌ویژه با مثالهایی از f. و فرض خاستگاه شمالی آن:

G. Morgenstierne, *Handbuch der Orientalistik I/ IV/1, Iranistik: Linguistik*, Leiden 1958, 171 f.

درباره مخالفت با این نظر پرتطرفداری که کردی اصل مادی دارد، نک: پژوهش روشمند:

D. N. Mackenzie, *Transactions of the Philological Society*, 1961, 68 ff., 74 f.

اصلی که به واژه اوستایی *x^varənah* نزدیک بود با این دگرگونی آوایی به *farnah* (یا همان «فره»)، تبدیل شد که اصطلاحی مورد علاقهٔ هخامنشیان برای نامگذاری بود (قس). امپراتوری بزرگ تا سرحدات گستردهٔ زبانهای ایرانی می‌توان دید، از کوشانیان و سغدیان گرفته تا سکاها و آسها.^۱

تا بدینجا همه چیز روشن است، اما دربارهٔ چگونگی نتیجه‌گیری از این داده‌ها اتفاق نظر کاملی در نوشته‌های تخصصی وجود ندارد: از تمام برداشتهای شتابزده‌ای که در آن کوشیده‌اند آنچه در دگرگونیهای آوایی فارسی باستان جای نمی‌گیرد مادی بنامند (نک. بخشهای ۴ و ۱۰) تا کوششهای جالب اما گمراه‌کننده برای به شمار آوردن این عناصر به اصطلاح مادی به منزلهٔ گوناگونیهای گویشی فارسی باستان (بخشهای ۵ به بعد). از همین جاست که همهٔ بحثهای تا به حال صورت گرفته در خصوص عناصر مادی انتقادی و به‌ویژه متناقض جلوه‌گر شده است.

بخش چهارم

کوشش برای ترسیم پیشینهٔ این پژوهشها هم غافلگیرکننده می‌نماید: شاید به این علت که گمان می‌رود پژوهشگران بزرگ قرن نوزدهم مثالهای روشنی از این دست را نخستین بار کشف کرده باشند، اما در واقع چنین نیست. اگرچه جفتهای متناظری مانند *asa-* و *aspa-* یا *visa-* و *vispa-* (به معنای «همه») از زمان رمزگشایی سنگ‌نوشته‌های هخامنشی شناخته بود، در اثر فریدریش اشپیگلز^۲ با عنوان *دستور تطبیقی زبانهای ایرانی باستان*^۳ (۱۸۸۲) به هیچ روی تلاشی برای شناخت آن نشده و گوناگونی درون‌گویشی تلقی شده است. به‌ویژه که او (ص ۵۶) این پدیده را «انحطاطی» به شمار آورده که فارسی باستان نیز آن را از سر گذرانده است: «گونه‌ای از آن هنگامی است که ... مثلاً همخوان پایانی در خوشهٔ همخوانی به گونه‌ای حذف شود که در *visa* (علاوه بر *vispa*) و *asa* (علاوه بر *aspa*) روی داده است ...» حتی نسل بعد نیز با وجود بررسیهای گستردهٔ دستمایه‌های فارسی باستان در کتابهای کریستیان بارتولومه^۴ مسئله را کامل

1. Brandenstein-Mayrhofer, a. a. O., S. 118 (و منابع دیگر).

2. Friedrich Spiegels

3. *Vergleichender Grammatik der Altèrànischen Sprachen*

4. Christian Bartholomae

درک نکرده است.^۱ چندین سال پس از آن، اندیشه «ویژگی‌های [پارسی-مادی]» در آثار متفکرانه گنورک هوزینگ^۲ ظاهر شد که البته با زیاده‌روی‌هایی در نتیجه‌گیری به بیراهه رفته بود: نخست، به سال ۱۸۹۷، در رساله دکترایش^۳، سه سال بعد حتی در یکی از مجله‌های تخصصی پرخواننده^۴ با این حال، تا آنجا که می‌دانم سرآغاز این دیدگاه تازه در ثلث آغازین قرن بیستم به کارهای هوزینگ باز نمی‌گردد، بلکه به انگیزش‌هایی مربوط می‌شود که آندرناس^۵ به شاگردانش منتقل کرده بود: اُسکار مان^۶، بر همین اساس، در بخش نخست پژوهش‌های کردی-فارسی خود به «توصیف گوناگونی‌های گویشی در حوزه ایرانی غربی» پرداخته^۷ که (اگرچه مبتنی بر دستمایه‌های انتقادی است)، در واقع زمینه‌ساز پژوهش‌های گویش‌شناختی ایرانی باستانی غربی است. این توصیف مبتنی بر سخنرانی‌های اختصاصی آندرناس به سال‌های ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶ است^۸، یعنی درست همزمان با نگارش اثر هوشمان^۹ به نام *مطالعات فارسی*^{۱۰} که در آن، در عین حال، تفاوت‌های گویشی به‌روشنی بررسی شده است.^{۱۱} با این همه، هنوز چند صباحی دیگر برای به رسمیت شناختن چنین وام‌گیریهایی از یک گویش در شمال غرب در فارسی باستان لازم بود: رد و

1. *Grundr. d. Iran. Philologie* I 1, Straßburg, 1895-1901, 29.

همراه توضیحات مقایسه‌ای در خصوص موارد sp/s (ص ۲۹) و مشخص‌نشده برای *-farnah-* (ص ۲۶۲). همچنین نک. *Altiranisches Wörterbuch*, Straßburg, 1904, 216 f., 219, 1458: *Zum Altiranischen Wörterbuch*, Straßburg, 1906, 17 (۱ یادداشت).

2. Georg Hüsing

3. G. Hüsing, *Die iranischen Eigennamen in den Achämenideninschriften*, Königsberger, phil. Diss., Norden, 1897.

در صفحه ۲۴ این اثر چنین آمده: «... شاید ناممکن نباشد ... که سنگ‌نوشته‌های میخی ایرانی را پارسیا به زبان و خط مادی، اما پر از واژه‌های فارسی — یا حتی تا حد امکان نزدیک فارسی — به نگارش درآورده باشند. [پس] جای شگفتی نیست که *farna* را در نام‌های باستانی مادی به جای *hvarna* می‌یابیم؛ این، در واقع، ممکن است یکی از ویژگی‌های فارسی-مادی باشد که امروزه بازمانده‌های آن را می‌توان در سیوند یافت...»

4. *Zeitschr. f. vergl. Sprachforschung* 36, 1900, 562.

5. F. C. Andreas

6. Oskar Mann

7. O. Mann, "Die Tājik-Mundarten der Provinz Fārs" (= *Kurdisch- Persische Forschungen*, Abteilung I, Berlin, 1909, XIV ff.).

8. O. Mann, *a. a. O.*, S. XIV.

9. Hübschmanns

10. *Persischen Studien*, Straßburg, 1895.

۱۱. نک. ۱۱۵ به بعد، به‌ویژه ص ۱۱۶، یادداشت ۲؛ فقط *farnah-* در مقابل *-x'aranah-* اوستایی در ص ۱۸۵ «مبهم» است. در واقع به گونه‌ای دیگر باید تلقی کرد — همان گونه که هوشمان بیست سال پیش می‌خواست (*Sprachforschung*, 23, 1877, 397) تفاوت‌هایی گویشی از جمله *z/d* را به منزله «گذر از مرحله‌ای به مرحله دیگر» توضیح دهد. همچنین نک. مقاله:

Wilhelm Geigers "Übersicht der Dialekte", *Grundr. d. Iran. Philologie* I 2, 1898-1901, 413 f.

انکارهایی در پاره‌ای از آثار پایان این قرن^۱ و نیز در آثار معتبر بارتولومه و سرانجام در نخستین چاپ اثر آنتوان میه^۲ با عنوان *دستور فارسی باستان*، به سال ۱۹۱۵، به فهرستی از عناصر غیر فارسی باستان انجامید — هرچند این دانشمند فرانسوی جز به شمار آوردن چنین عناصری در حکم اصطلاحات مذهبی- اداری غیرفارسی باستان کار دیگری انجام نداد.^۳ تا اینکه بنونیست در چاپ دوم اثرش (۱۹۳۱) بر این توضیحات تعبیر دیگری مبنی بر این افزود که این زبان فرضی — که خواه به دلیل اعتبار و خواه به دلیل همسایگی در فارسی باستان تأثیر گذاشته است — فقط باید مادی باشد.^۴ چنین صراحتی در واقع آشکارا به دو اثر گویش‌شناختی بازمی‌گردد که هر دو ریشه در قرن بیستم دارند و نگارندگانشان معاصرند: اثر ارزشمند ولفگانگ لنتس^۵ (که در سال ۱۹۲۳ تکمیل و در سال ۱۹۲۶ چاپ شد) و تحت نظارت آندرناس به نگارش درآمد^۶ و اثر پل تدسکو^۷ با عنوان «گویش‌شناسی ایرانی شمال غرب متون تورفانی» منتشرشده به سال ۱۹۲۳.^۸

قطعی دانستن عناصر مادی در فارسی باستان کتیبه‌های هخامنشی در واقع سرانجام در دوران ما به میراث مشترک پژوهش تبدیل شده است. بنابراین می‌توان درک کرد که گفتگو درباره این دستاورد هنوز به پایان راه نرسیده است. ارزش کامل تصویر ارائه‌شده میه- بنونیست با چاپ سه اثر در معرض تردید قرار گرفت: با نقد این اثر فرانسوی (که هرمان لومل^۹ به سال ۱۹۳۴ منتشر ساخت و در آن عناصر کهن‌گرا- دینی ذکرشده در کتاب را مادی به شمار آورده^{۱۰})، دومین اثر جامع و مشروح فارسی باستان نوشته رولند کنت^{۱۱} — با عنوان *دستور زبان*^{۱۲} طی

1. W. Foy, *Zeitschr. f. vergl. Sprachforschung*, 35, 1899, 19 ff.; L. H. Gray, *Amer. Journ. of Philology*, 21, 1900, 1 ff.

با آنچه به استدلال متأخر گرشویچ نزدیک است: گونه‌های *s-* و *θ-* احتمالاً شواهدی از نوعی بی‌اطمینانی اولیه است.

2. Antoine Meillet

3. A. Meillet, *Grammaire du Vieux Perse*, Paris, 1915, 4 ff.

4. A. Meillet- E. Benveniste, *Grammaire du Vieux- Perse*, 2, Paris, 1931, 7 (§ 3).

5. Wolfgang Lentz

6. W. Lentz, "Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatur-sprache bei Firdosi", *Zeitschr. f. Indologie und Iranistik*, 4, 1926, 251 ff.

در اینجا به عناصر مادی اشاره شده، مثلاً ص ۲۶۰ (z/d)؛ ص ۲۶۳ (sp/s)؛ و ص ۲۸۷ به بعد (farnah-).

7. Paul Tedesco

8. *Le Monde Oriental*, 15, 1921, 184 ff.

9. Herman Lommel

10. *Orientalistische Literaturzeitung*, 37, 1934, 178 ff.

و بعد از بخش ۱۰.

11. Roland G. Kents

12. *Grammar*

سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ که در آن سهم واژگان فارسی باستان بیش از آن است که در میه-بنونیست آمده^۱؛ و سرانجام پژوهش ایلیا گرشویچ، چاپ‌شده به سال ۱۹۶۵^۲ (که، برعکس، عناصر غیرفارسی باستان را تقریباً^۳ به همان چند ویژگی پیشگفته کاهش داد). از این اثر به دلیل دشواری و پر اهمیت بودنش بسیار سود برده‌ام.

بخش پنجم

در پژوهش گرشویچ، ویژگیهای آوایی زیر به منزله ویژگیهای متمایزکننده مادی از فارسی باستان اصیل (که پیشتر چندان جدی بدان نبرداخته شده) بررسی شده است.

ویژگی اول

کامیهای k' ، $g'(h)$ ، برابر s' و z/h در هندی باستان و برابر θ و d در فارسی باستان^۴ در عناصر ایرانی شمال غرب موجود در فارسی باستان، به ترتیب، با s و z برابرند. بر پایه این دسته‌بندی (که با گویش‌شناسی زبانهای ایرانی نو غربی هم برابر است)^۵ $-zana-$ در فارسی باستان برابر $-jana-$ در هندی باستان (به معنای «مردم، نژاد») را باید مادی به شمار آورد و صورت

1. R. G. Kent, *Old Persian-Grammar-Texts-Lexicon*, New Haven, 1950, 21953, (repr. 1961)

نیز نک. ص ۱۲۸ و بعد و بخشهای ۷ و ۹ همین مقاله.

2. *Transactions of the Philological Society*, 1964, 1965, 1-29.

۳. در *a. a. O.* ص ۲۸، گرشویچ، غیر از آنچه در بخش ۳ توضیح داده شده، دو عنصر مادی دیگر را نیز می‌شناساند: $-nz-$ از $-zn-$ در $*ganza-$ (نک. بخش ۷) و t پس‌واکهای در پایین نخستین جزء ترکیب - اصطلاح و در صورت اسمی بازسازی‌شده $*Zarat-ustra-$ نک.

Gershevitch, *Journal of Near Eastern Studies*, 23, 1964, 38.

۴. اغلب در پس‌نویسه (d) در فارسی باستان واج سایشی واکدار $/\delta/$ را هم مد نظر قرار می‌دهند که ممکن است دلیلی منطقی هم داشته باشد: اگر $\theta > k'$ پس $\delta > g'$ را نیز می‌توان تصور کرد (نک).

W.P. Schmid, *Indogermanische Forschungen* 69, 1964, 265).

این واج احتمالاً ارزشی در زمانی داشته، اما در مورد وجود همزمانی آن در نظام فارسی باستان هخامنشی تردید دارم. در واقع دنباله‌روهای $*g(h)$ ، $*b(h)$ ، و $*d(h)$ در فارسی باستان آشکارا بندشی‌اند و نه سایشی واکدار. اما قضیه را می‌توان این گونه در نظر گرفت که، پس از شکل‌گیری δ از $g(h)$ در هندواروپایی، وضعیت واجی به این قرار بوده است:

$/k/$	$/g/$		$/p/$	$/b/$		$/t/$	$/d/$
	$/x/$			$/f/$		$/\theta/$	$/\delta/$

سپس رفع تقابلی واجی $/d/ : /d[h] : *g[h] :$ در هندواروپایی) روی داد، زیرا در فارسی باستان دیگر نمود خطی نداشت و جهت این واج‌زدایی را فقط می‌توان غیرمستقیم با توجه به وضعیت نظام واجی حدس زد.

5. Tedesco, *a. a. O.*, S. 189; Lentz, *a. a. O.*, S. 260 ff.

فارسی باستانِ اصیلِ آن نیز باید *-dana-** باشد. اکنون باید به این نکته توجه کرد که *-zana-* در کتیبه‌های هخامنشی بیشتر در ترکیبی آمده است که در آن ساختی را با صورت متداولِ مادی *vispa-* به صورت *vispa-zana-* (به معنای «دارای نژادهای بسیار») به دست می‌دهد — بخشی از الگوی عبارت مشروعیت پادشاهی (شاه سرزمینهای بسیارنژاد)؛ اما متن عیلامی به منزله شاهدی برای *vispazana-* آن را *mi-iš-ša-da-na* نشان می‌دهد که در عین حال گویای ساختی ایرانی است — در واقع، این اصطلاح برگردان *-dana-visa-**، صورت فارسی باستانِ اصیلِ عبارت رسمی مادی است که پارسها در کتیبه‌های خود آن را وام گرفته‌اند، در حالی که، از همان آغاز، به علت ترجمه شفاهی از فارسی باستان در عیلام^۲ تلفظ فارسی آن متداول بود.

ویژگی دوم

گروه موروثی *-(h)y-** در فارسی باستان اصیل به صورت */šy/* و در خط به صورت *-šiy-* آمده است: *satyá-* در هندی باستان (به معنای «راست، درست») برابر *hasīya-* در فارسی باستان است. اما مادی صورت اندکی تحول یافته‌تر */θy/* را دارد: در واقع صورت اصلی *-kšāyath(h)ya-*^۳ (به

۱. نک. فارسی باستان DNa، ص ۱۰ به بعد. *vispazana* = عیلامی ص ۸ *miššadana-* در متن فارسی باستان DZc، ص ۵ *v[ispazan]a-*، عیلامی ص ۴ *mi-iš-ba-[za-na]-* را نشان می‌دهد که برگرفته از صورت کتیبه‌ای **vispazana-* است:

H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden*, Leipzig, 1911, 86, 104.

2. Brandenstein (-Mayrhofer), *Handbuch des Altperischen*, S.12.

۳. برای این مورد از آواشناسی تاریخی اهمیتی ندارد که آیا *xšāyathīya-* از **kšāya-tya-* آریایی (Kent, a. a. O., S. 51a) یا بر مبنای **kšayatha-* (به معنای «شهریاری») از **kšāyath-ya-* مشتق شده باشد؛ بر پایه قانون سیورس (Sievers)؛ نام این قانون از نام زبان‌شناس بزرگ ادوارد سیورس (۱۸۵۰-۱۹۳۲) گرفته شده است. این قانون به‌ویژه از جمله قوانین آوایی هندواروپایی و عبارت است از اینکه توزیع *-j-* و *-ij-* نیز *-w-* و *-uw-* بر پایه کمیت هجای پیشین نظم می‌یابد. این قانون اِشعار می‌دارد که برای نیم‌واکه‌های *-z-* و *-w-* پس از هجای بلند واکه‌ای هم‌مخرج قرار می‌گیرد. مثال هجای بلند: *hairdeis* در گوئیک (به معنای «چوپان») *>hertjaz** در ژرمنی *>Kerdajos** در هندواروپایی. مثال هجای کوتاه: *harjis* (به معنای «آقا») *>harjas** در ژرمنی *>Korjos** در هندواروپایی. فقط */ātya/* یا */āthya/* مسئله اصلی است، ممکن است هر دو */ašya/* فارسی باستان اصیل را به دست داده باشند نه اینکه **/athīya/* < **/athīya/** فارسی باستان اصیل. گرایش به باز کردن هجا

E. Risch, *Asiatische Studien* 8, 1954, 149 ff.

پیامد درونی فارسی باستان است. ویژگی *-xšāyathīya-* در فارسی باستان اصیل — صرف نظر از روش غیر علمی گرشویچ — را فقط با این فرض می‌توان مطرح کرد که درست پس از رفع قانون سیورس (که همه واژه‌های موروثی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ نک. *-(mr)šyu-/-mar|ti|ya-*)، احتمالاً از *-xšayaθa-** (به معنای «شهریاری»)، اشتقاق جدیدی به صورت *-xšāyath-īya-** پدید آمده است. آشکار است که این فرض وام‌گیری بودن آن از مادی را کمتر قانع‌کننده به نظر می‌رساند. در واقع پسوند زایا و متأخر *-īya-* در بسیاری از جای‌نامها یا قوم‌نامها دیده می‌شود، مانند *Mač-īya-*، *Harauvat-īya-*

معنای «شاه» که در فارسی باستان به صورت *xšāyaθiya-* آمده عنوانی رسمی است که از مادی وام گرفته شده است.

بر پایه قانون آوایی مندرج در ویژگی اول، واژه‌های فارسی باستان دارای *z* یا *s*^۱ از کامیهای هندواروپایی — مانند اصطلاح حقوقی *zūrah-* (به معنای «ناحق، بزه») — با *zūrakara-* (به معنای «بزهکار») یا صفت *vazrka-*^۲ مادی‌اند. عنوان متداول پادشاهی، یعنی *xšāyaθiya vazrka* (به معنای «شاه بزرگ») نیز بر پایه این قانون آوایی در هر دو بخش مادی شمرده می‌شود.

ویژگی سوم

خوشه همخوانی *tr* در فارسی باستان اصیل، صغیری است، در حالی که در مادی در اینجا نیز گروه کهن‌تر *θr* را در بر دارد. این رویداد با گویش‌شناسی زبانهای ایرانی متأخرتر نیز سازگاری دارد^۳، بنابراین *kšatrá-* در هندی باستان (به معنای «نیروی شهریاری») برابر است با *xšaça-* در فارسی باستان اصیل (به معنای «شهریاری، پادشاهی»); در نامها و حتی شاید در عنوان^۴ شاهزادگان مادی (یعنی *Xšāθrita-*)، صورت مادی حفظ شده است. از جمله در اصطلاح اداری هخامنشی **xšāθra-pā-* که از کتیبه‌های هندی گرفته تا متون یونانی در یادمانهای ساتراپها به چشم می‌خورد.

بخش ششم

اینک باید پرسید که گرشویچ در برابر چنین دستاویزهای تردیدناپذیر چه استدلالی دارد؟ پژوهش او از پیچیده‌ترین توصیفات در زبان‌شناسی این دوره است؛ کوشش برای نمایاندن

۱. مثالهایی درباره *-s-* مادی در فارسی باستان در دیگر موارد چندان قانع‌کننده نیست: *asan-* (به معنای «سنگ») احتمالاً صورت اصیل فارسی باستان است از *asvan-* (Brandenstein-Mayrhofer, 107) درباره *vasiv* نک. ص ۱۳۳ همین مقاله؛ *Pārsa-* (به معنای «پارسی») را گرشویچ، ص ۱، مثالی آشکار می‌گیرد بر اثبات تردیدپذیر بودن عناصر غیرفارسی باستان در آن، البته این واژه قطعاً مادی نیست، بلکه دگرگونی اصیل فارسی باستان است از **Pārśva-* / *Parsua* که در منابع اکدی نیز آشناست (نک. یادداشت ۲ در: F. Justi, *Grundr. d. Iran. Philologie* II 409، نک. ص ۲۳۲ و یادداشت ۴ در: Christensen, *Die Iranier*، که البته خاستگاهی متمایز از *Parθava-* دارد، نک. منابع در: Brandenstein-Mayrhofer 138, s.vv.) واژه *kāsaka-* به معنی نوعی سنگ قیمتی نیز چند تعبیر دارد (Brandenstein-Mayrhofer, 130)؛ نام دژی مادی به نام *Sikayauvati* نیز ارتباط مستقیمی به این مسئله ندارد — فقط ارزیابی *-s-* در گروه *-sm-* (= *asman-*) «آسمان» مسئله‌ساز است؛ در اینجا از مادی دانستن آن خودداری می‌کنم. نک. پانویس ۵، ص ۱۴۱ همین مقاله.

۲. خوانش *vazrka-* برای *v-z-r-k-* با توجه به صورتهای بعدی ایرانی میانه و نو صورت *vazraka-* را هم پیش می‌کشد. به رغم تلاشهای لیبرت (G. Liebert, *Orientalia Suecana* 11, 1963, 126 ff.)، استدلال آوایی مطرح‌شده در اینجا هرگز با گوناگونی در خوانش *v-z-r-k-* به خطر نمی‌افتد.

3. Tedesco, *a. a. O.*, S. 198 f.; Lentz, *a. a. O.*, S. 258 f.

4. H. S. Nyberg, *Historia Mundi* III, Bern, 1954, 60, 78.

استدلالهای او در این مختصر ممکن است به خطر ساده شدن نایجابی آن ختم شود؛ با این همه، موضوع مقاله این کوشش را ایجاب می‌کند.

گرشویچ — که پاره‌ای از استدلالهایش را پذیرفته‌ام و در اینجا خلاصه آن را می‌آورم — بر این باور است که در دوره پیش تاریخی فارسی باستان دو واج اولیه مجزا، به دلیل عواملی خاص، به یک واج تبدیل شده‌اند: k' در هندواروپایی، همان گونه که پیشتر گفتیم، θ در فارسی باستان را به بار آورده است، همچنین، t در هندواروپایی پیش از واجهای روان خاصی، مثلاً، پیش از r در دوره پیش تاریخی فارسی باستان به θ تبدیل شده است. گرشویچ به درستی تمایز هنینگ^۱ میان θ ی کامی (از k' در هندواروپایی) و θ ی دندانی (از t در گروههایی خاص) را رد می‌کند.^۲ این بدان معنی است که از اینجا به بعد θ ی از $*k'i$ (در اوستایی) و θ ی از $*ti$ (= θ ی در اوستایی)، چون هر دو به این مرحله رسیده بودند، باید دگرگونی مشترکی را بروز می‌دارند و این را باید بتوان از رفتار گروه دارای خاستگاه اول و نیز گروه با خاستگاه دوم دریافت. در اینجا می‌توان دید که θ ی دارای خاستگاه گروه اول در دنباله‌روهای فارسی باستان^۳ رفتاری دوگانه بروز می‌دهد:

۱. $*šy$ در

kašaf در فارسی نو (به معنای «لاک‌پشت») = *kasyapa* در اوستایی؛

beš در فارسی نو (به معنای «بیش») از *vašyah*، ایرانی مادر **vasyah*.*^۴

1. Henning

2. Gershevitch, *a. a. O.*, S. 24.

۳. در خود فارسی باستان فقط مثال تردیدآمیزی از دگرگونی $*k'i$ وجود دارد: *Paišiyā*^۵؛ در این باره، نک. بخش ۸۹ در Kent, *a. a. O.*, S. 34a.

۴. واژه مهم $v-s-i-$ در فارسی باستان *vasaiñ* و *vasiñ*؛ به معنای «بس، بسیار» در این پژوهش گرشویچ موشکافانه‌تر بررسی نشده است، اگرچه در این مورد، برخلاف دیگر پژوهشهای گرشویچ، پیشنهاد شده است که آن را می‌توان وام‌واژه‌ای مسئله‌ساز دانست. سخت می‌توان $v-s-i-$ را از *vasō*، *vasō* در اوستایی (به معنای «دلخواه، نامحدود») و از **vas-* ایرانی (به معنای «آرزو کردن») جدا کرد؛ اما وضعیت آوایی آن نشان از مادی بودن آن دارد که آن را هم در اینجا در مورد چنین واژه پرکاربردی دشوار می‌توان پذیرفت؛ یا اینکه، ناچار، راه نجات ساده‌تری را بپذیریم و آن را از ساختی به صورت $-sk'$ بدانیم (Brandenstein-Mayrhofer, 1952). به گمان من، می‌توان توضیح ساده‌تری را پیشنهاد کرد: برای $v-s-i-$ حتی می‌توان **vas(a)i* در آریایی را ریشه تلقی کرد که بی‌واسطه به **vasš(a)i* بازمی‌گردد، با $-šš-$ که در فارسی اصیل به $-s-$ تبدیل شده است و نه به $-t-$ ؛ در واقع، دوگان‌سازی همخوانها در مورد مفاهیمی موضوعیت می‌یابد که به ارزش مطلق می‌رسند یا بدان نزدیک می‌شوند، مانند *tutto* در ایتالیایی (به معنای «کاملاً»، کهن) *petto* (به معنای «فورا») در هوسایی: *dukkā* (به معنای «مطلقاً همه»، *dukkā* «همه»). نک.

R. C. Abraham, *The Principles of Hausa I*, Kaduna, 1934, 20.

و مانند آن: نک.

J. Knobloch, *Sprachwissenschaftliches Wörterbuch*, Heidelberg, 1961, 53 ff.

نیز نک. مثالها:

H. Berger, *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 3, 2. Aufl., 1958, 22 ff.

این نیز از راه قیاس محتمل است که تحول $*\theta y > *tj$ در فارسی باستان به $/\delta y/$ ($hasiya = satya$ در هندی باستان) بوده باشد.

۲. $*\theta y$ در

mih در فارسی نو (به معنای «بزرگتر») از $*ma\theta yah$ ؛ معادل $masyah$ در اوستایی و نیز $\mu\alpha\tilde{\rho}\acute{o}\varsigma$ در یونانی^۱.

البته، دربارهٔ باقی ماندن سایواج دندانی در این واژه‌ها توضیحی قانع‌کننده وجود دارد: علاوه بر صفت تفصیلی $*mathyah$ ، صفت عالی $mathi\delta ta$ در فارسی باستان = $mahi\delta t$ در فارسی نو، با θy تمام‌عیار در فارسی باستان از $*k'$ پیش از واکه نیز وجود دارد، قس. $\mu\eta\chi\iota\sigma\tau\omicron\varsigma$ در یونانی. در واقع، در اینجا فقط می‌توان همگونی‌ای قیاسی میان هر دو صورت کاملاً نزدیک به هم را انتظار داشت.

گرشویچ با توضیح این امکانات نیز همچنان ناخشنود ماند و در جستجوی استدلال‌هایی دیگر برآمد تا به این پرسش پاسخ دهد که آیا در اینجا همان قیاس یا دگرگونی درون‌گویی‌ای روی داده است که هنینگ در مقاله‌ای سال‌ها پیش توضیح داده بود^۲.

گرشویچ از راهی بسیار دشوار^۳ به نتیجه‌ای می‌رسد که، همان‌گونه که گفتم، برای من پذیرفتنی است: $*\delta y$ در فارسی باستان = δy در اوستایی از صورت میانی $*\theta y$ پدید آمده، و بی‌واسطه از $*\delta y$ در ایرانی نیامده است. واژهٔ فارسی باستان $*\delta y\bar{a}va$ (به معنای «سیاه»؛ $\delta y\bar{a}va$ در اوستایی) که در شاهی غیرمستقیم باقی مانده است^۴، بنابراین از راه $*\theta y\bar{a}va$ دگرگون شده است نه مستقیماً از $*\delta y\bar{a}va$. اگر چنین باشد، پس ممکن نیست که $*\delta y\bar{a}va$ به شکل صورتی مستقل در فارسی باستان باقی مانده باشد. این صورت، در واقع، در فارسی امروز به شکل $\delta y\bar{a}h$ (به معنای «سیاه») درآمد است، که بنابر آنچه گذشت، همان‌گونه که تاکنون همه پذیرفته‌اند، از گویی غیرفارسی وام گرفته شده است.

از آنجا که این مسئله حل‌نشده‌ای — تبدیل مستقیم δy به δy و در همین زبان بر جای ماندن δy — رفع شد، گرشویچ خود را برای طرح پرسش‌هایی دیگر دربارهٔ این واژه‌ها محق

۱. در عین حال — که بی‌تردید تصادفی هم نیست — در متضاد آن *kih* در فارسی نو (به معنای «کوچکتر») $*kathyah = kasyah$ در اوستایی، 3, *Gershevitch, a. a. O.* در پانوشت سوم. همگونی قیاسی‌ای که بالا در متن توضیح داده شد در اینجا ممکن است بر اساس $*mathyah$ و نیز $*kathu$ ، $*kathi\delta ta$ در فارسی باستان (= $kasi\delta ta$ ، $kasu$ در اوستایی) صورت گرفته باشد.

2. *Zeitschr. f. Indologie und Iranistik* 9, 1932, 207.

3. *A. a. O.*, S. 5 ff.

۴. وام‌واژهٔ ارمنی *šau*: (پانوشت ۱) *Gershevitch, a. a. O.*, S. 5.

دانست. او می‌گوید که آیا *siyāh* در فارسی نو را نمی‌توان مانند شاهد غیرمستقیم **šyāva-* فارسی اصیل به شمار آورد^۱ و چند صفحه بعد، از این داوری خرسند به نظر می‌رسد.^۲ این پرسش اکنون بی‌تردید باید مطرح شود اما پاسخ به آن پیوسته دشوار می‌نماید، به‌ویژه هنگامی که توجه خود را به گستردگی وام‌گیریها از دیگر گویشهای ایرانی در فارسی نو (که زبان منطقه اداری و بازرگانی وسیعی است) معطوف کنیم.^۳ در زنجیره دقیق فرضها و نتیجه‌گیریهایی که بررسیهای گرشویچ را به هم پیوند می‌دهد حلقه‌ای هست که زنجیره استدلالها سخت بدان وابسته است — این نوع بررسی را باید چندین بار انجام داد.

او در ابتدا از این فرض نتیجه می‌گیرد که **syāva-* (< *siyāh* در فارسی نو) و **θyāva-* (< **šyāva-* < **sau*، وام‌واژه‌ای ارمنی) هر دو صورتهایی فارسی‌اند و پیش‌فرضهای اصلی یعنی *s* و *θ* — و با تغییرات مربوط، همتهای آوایی آنها *z* و *d*^۴ — فقط گوناگونیهای درون‌گویی فارسی‌اند نه اینکه، طبق معمول، فارسی و غیرفارسی به شمار آیند (در مورد نوشته‌های هخامنشی: مادی و فارسی). گذر از *s*، *z* به *θ*، *d* باید در آغاز دوره فارسی باستان روی داده باشد و — به علت حالت شناوری — باید تا حدی پذیرای دگرگونی جدید باشد. در اینجا یک بار دیگر استدلال بنیادینی را مطرح می‌کنم و می‌کوشم با آن ثابت کنم که آنچه تا بدینجا بیان شده به تنهایی ارزش و اعتبار نتیجه‌گیری نهایی را ندارد.

بخش هفتم

آنچه خواهیم گفت در واقع مربوط است به اصطلاح تا دوردستها رفته^۵ هخامنشی یعنی گنج، **ganza-* و ترکیب **ganza-bara-* (به معنای «گنجور»). هنینگ در یکی از واپسین کارهایش نشان داده است^۶ که در این باره باید صورت اولیه **gazna-* را بپذیریم و گونه بعدی فارسی

1. *A. a. O.*, S. 6.

۲. *A. a. O.*, S. 18. البته این اطمینان مبتنی است بر استدلالاتی که در صفحه‌های پیش از آن صورت گرفته است.

۳. نک.:

P. Horn, *Grundr. d. Iran. Philologie I 2*, Straßburg, 1898-1901, 18 f.; Lentz, *a. a. O.*, S. 251 ff.

به هر حال گرشویچ بر آن است که از شمار این وام‌گیریها بکاهد.

۴. درباره ارزش (d) در فارسی باستان، نک. پانوش ۱، ص ۱۳۰.

۵. درباره وجود آن در هندی باستان، ارمنی، یونانی، لیکهای، و مانند آن نک.:

Brandenstein-Mayrhofer, *a. a. O.*, S. 120; Henning, *Asia Major N. S.* 10, 1963, 196 ff., Gershevitch, *a. a. O.*, S. 10 f.

6. Henning, *a. a. O.*, S. 197.

اصیل آن (که در فارسی نو انعکاس یافته است) باید **gažna-* باشد.^۱ هنینگ دگرگونی به **ganza-* را با همه قرائن دلخواهش مادی شمرده است و گرشویچ به استدلال خود می‌افزاید که **ganza (bara)* در واقع قطعاً یکی از اصطلاحات اداری هخامنشی است که مادها آن را برگرفته‌اند.^۲ روایت فرعی عیلامی^۳ و نیز کتاب دانیال نبی^۴ در عین حال صورت **gandabara-* (به معنای «گنجور») را در بر دارند که می‌توان آن را صورت فارسی باستان اصیل این اصطلاح مادی دانست. بی‌تردید، تحول فارسی باستان اصیل از این صورت اولیه صورت نگرفته است، بلکه باید از **gažna-bara-* به بار آمده باشد. روشن است چه روی داده: اصطلاحی اداری که مادها آن را برگزیده‌اند با ساختار آوایی فارسی باستان هماهنگ شد، یا به تعبیر گرشویچ «فارسی باستانی شد». اما نتیجه گرشویچ از این موضوع روشن به هیچ روی قانع‌کننده نیست: برگرفتن *-z-* در مادی به صورت *-d-* در فارسی باستان حاکی است که، در زمان وام‌گیری این واژه مادی، دگرگونی آوایی فارسی باستان $d < z$ هنوز در راه بوده یا اصلاً آغاز نشده بود؛^۵ بنابراین θ و d در کتیبه‌های هخامنشی باید شواهدی باشند از تحولی رو به آغاز و در کنار آنها s و z بدون تغییر در واقع دارای ویژگی فارسی باستان اصیل‌اند.

اگر این توضیح تنها راه ممکن توضیح این پدیده‌ها بود، می‌شد آن را پذیرفت. حال آنکه تنها توضیح ممکن و احتمالی نیست. در واقع مثالهای فراوانی هست که نشان می‌دهد تبادل عناصر قرصی درون دو زبان با خویشاوندی نزدیک و مفهوم برای یکدیگر چگونه انجام می‌گیرد: شناختی ناخودآگاه (که سبب تمایز یک گویش از گویشی دیگر می‌شود) گاه به این می‌انجامد که این تمایز هنگام برگرفتن وام‌واژه‌ها از میان برود — گاه بر پایه قیاسی درست که شناخت وام‌واژه را دشوار می‌سازد و گاه بر پایه قیاسی نادرست. از باب نمونه، $\theta\epsilon\omega\rho\acute{o}\varsigma$ که صرفاً از قانون آوایی یونانی^۶ توجیه می‌شود در دوریایی^۷ و دیگر گویشها به صورت $\theta\epsilon\bar{\alpha}\rho\acute{o}\varsigma$ وام گرفته شده

۱. هنینگ صورت اولیه *gašn* در فارسی نو را به صورت **gašna-* بازسازی کرده (Gershevitch, a. a. O., S. 10) (در پانوش ۱۰)، که به نظر من **gažna-* پذیرفتنی‌تر است. البته این مسئله در استدلالات بعدی ما اهمیت چندانی ندارد.

2. Henning, a. a. O., S. 197 f., Gershevitch, a. a. O., S. 10.

3. Gershevitch, a. a. O., S. 10 f.

از مجموعه منتشرشده هلوک (R. T. Hallock) برای نخستین بار صورت *kan-da-ba-ra* را گزارش می‌کند.

۴. *gdbr* (به معنای «گنجور»)، Gershevitch, a. a. O., S. 10.

5. Gershevitch, a. a. O., S. 11 f.

... پایان نیافته بود و شاید حتی آغاز هم نشده بود در زمانی که پارسیان باستان این واژه مادی را وام گرفته بودند...

6. Ionian

7. Doric

است، به قیاس مناسبات میان ω در یونانی: $\bar{\alpha}$ در دوریایی؛ $avantage$ فرانسوی در اسپانیایی به صورت $ventaja$ ظاهر شده است، به قیاسی با مناسبات $[\bar{a}]$ فرانسوی: $[en]$ اسپانیایی در واژه‌هایی با خویشاوندی اولیه از جمله $pensar$ فرانسوی: 2pensar اسپانیایی؛ مثال بسیار جالبی از این دست وام‌گیری $cland$ ایرلندی باستان (به معنای «گیاه، کودک، خانواده، $clan$ ») از راه میانجی‌گری بریتانیایی ($plant$ کیمبریه‌ای^۳) از $planta$ در لاتین است، در صورتی که ساخت آوایی آن پیامد قیاس $c(*q^u)$ ایرلندی = p در بریتانیایی در واژه‌های اصیل است.^۴ واژه $gandabara^*$ نیز بی‌تردید از این دست است: پارسها که هنوز زبان مادها را می‌فهمیدند و همواره با آنها در ارتباط بودند و d ی آنها برای z در مادی باید به شکل ویژگی اصلی زبانی آنها ظاهر شود. این اصطلاح اداری مادی را — که حتی در زبان رسمی تغییر یافته به کار می‌بردند — با چنین برگردانی با ویژگی زبانی خود هماهنگ کردند.^۵

بخش هشتم

افزون بر این استدلال سخت پذیرفتنی که در آن کوشیده شده اصل واژه را $ganza^{\circ}$ معرفتی $ganda^{\circ}$ کنند، گرشویج بر آن است که برای اثبات نظریه‌اش — که پیوسته s/θ و z/d

1. M. Leumann, *Homerische Wörter*, Basel, 1950, 223 (پانوش ۲۰)، H. Frisk, *Griechisches etymologisches Wörterbuch I*, Heidelberg, 1960, 669.

۲. در رومیایی‌شناسی کوشش شده است به این پدیده نامی کوتاه و مفید بدهند، چنانکه مایر — لویکه (W. Meyer-Lübke) در *Grammatik der romanischen Sprachen*, I, Leipzig, 1890, 47 f.

آن را «برگردان» و «روش سخن گفتن وارونه» می‌نامند؛ در حالی که وارتنورک (W.v. Wartburg) در *Einführung in Problematik und Methodik der Sprachwissenschaft*, Tübingen, 1962, 27 f.

یک بار دیگر از تعبیر گارتنر (TH. Gartner) یعنی «بیان افراطی» سود می‌جوید و برای مواردی از همگونی افراطی با زبان خود گویشور اصطلاح «خوداظهاری افراطی» را پیشنهاد می‌کند. به هر حال، مثالهای او به چیز دیگری غیر از آنچه در اینجا بررسی شده مربوط می‌شود، اگرچه پیوندهایی نیز با آن دارد، از جمله اینکه شامل «شهری‌سازی افراطی»، «تصحیح افراطی» و مانند آن می‌شود.

3. Kymrisch

4. R. Thurneysen, *Handbuch des Altirischen I*, Heidelberg, 1909, 520 = *A Grammar of Old Irish* (Rev. Ed., Dublin, 1961), 570 f.

ولی این اثر، به دلیل سستی اثبات آن، در اثر زیر مورد تردید قرار گرفته است:

Kenneth Jackson, *Language and History in Early Britain*, Edinburgh, 1953, 127 (پانوش ۱)

۵. باید گفت که بلاردی (W. Belardi) هم از ساخت آوایی $Mudrāya-$ در فارسی باستان (به معنای «مصر») چنین برداشتی کرده است:

Annali dell'Istituto Orientale di Napoli, sez. lingu., 2, 1960, 182 f., "forma ipercoretta cioè persianizzata a torto..."

را دگرگونی گویشی آغاز شده در فارسی باستان می‌داند — از شواهد دیگری نیز یاری جوید: در پاره‌ای موارد، *s* از گروه‌های واجی کهن‌تری که به عقیده همگان باید فارسی باستان اصیل بوده باشد در مراحل زبانی متأخر به *θ* و دنباله‌روهای آن تبدیل شده است.^۱ اما من در این مورد چیزی نمی‌بینم بجز پدیده‌ای پربسامد در طول حیات زبان که گرایشی آواشناختی در گستره سیر دگرگونی خود به گونه‌ای در موارد دیگر تأثیر می‌گذارد که چنین مثالهایی را درون نظام خاص واج‌شناختی آن باید دقیق‌تر بررسی کرد.^۲ برای دوران هخامنشی، برعکس، فقط با یک شاهد می‌توان نظریه «تحقق‌های دوجانبه»^۳ *s/θ* و *z/d* را باورپذیر ساخت: شواهدی از صورتهای دوگانه با هر دو کیفیت در کتیبه‌های فارسی باستان، آن گونه که بی‌تردید از چنین مجموعه متنهایی با نگارندگان گوناگون و از نژادهای گوناگون انتظار می‌رود، اگر به‌راستی چنین واج‌گونه‌هایی وجود داشته باشد. در واقع شواهد تردیدناپذیری از چنین حالت شناوری وجود ندارد؛ تمایز واجی میان سایشیها و دندانیها در جفتهای کمینه‌ای چون *zāra* (به معنای «زور»)

۱. Gershevitch, a. a. O., S. 12 f. — مثلاً عبارت‌اند از: *trθ-* در فارسی باستان (به معنای «ترسیدن»); *trθ-* < *(-sk'-)* در بشکردی جنوبی *eh-*؛ در اینجا می‌توان این موارد را هم نام برد، اگرچه در استدلال گرشویچ جایگاه دیگری دارند **māsiyaka-* (*-ts-*، هندی باستان *māsiya-*) < **māθiyaka-* < *māhīg* در فارسی میانه (به معنای «ماهی»؛ ص ۹) و **usiyaka-* (**sk'-*، هندی باستان *tučhyá-*) < **tuθiyaka-* < *tuhīg* در فارسی میانه (به معنای «تهی»؛ ص ۷، ۲۱). گرشویچ به‌درستی فرض نیبرگ (Nybergs) را رد می‌کند:

Studia Indo-Iranica, Ehrengabe W. Geiger, Leipzig, 1931, 214 ff.

بر پایه آن فرض، **tusk'jo-* از راه **tussa-*، **tussa-* به **tussa-*، **tussa-* به **tussa-* انجامیده است، زیرا این مخالف قانون سیورس است. بیشتر چنین است که در **tussa-ka-* در فارسی باستان (*tusīg*: پهلوی اشکانی) *-s-* (**-ss-*) باقیمانده به‌ندرت در دوران متأخر به *-θ-* تبدیل شده است، آن گونه که در دو مورد پیشین چنین بوده است. نک. بیشتر در متن.

۲. در واقع، باید این را پرسید که چه اندازه از مثالهای فارسی باستان با *-s-* میان‌واکه‌ای هنوز در این مرحله زبانی متأخر وجود دارد. در مورد *asa-* نیز برای پرهیز از ظاهر بسیار کوتاه واژه *(as)* در فارسی نو) گونه گویشی *(asp)* پذیرفته شده است. با توجه به کارکرد اندک *-s-* درون‌واکه‌ای، شاید در اندک مدتی گرایشی به واج‌رفتنگی در برابر *θ* پیدا کرده که بر پایه متغیر درون‌واژه‌های خویشاوند (مثلاً *frath-*: *pras-* مجهولی *fras-iyā-*) با آن تقابل داشته است. — خطر دیگر *-s-* می‌تواند با توجه به دگرگونیهای گوناگون *θ* در فارسی باستان در جایگاه آغازی و درونی ایرانی میانه و نو (*-s-*)، اما *-θ-* < *-h-* مطرح شود، آنچه مکنزی (D. N. Mackenzie) هم به‌درستی بر آن تأکید کرده است:

Bulletin of the School of Orient and African Studies 30, 1967, 19;

پانوش ۸، با نقد خوبی از نظریه گرشویچ.

3. Gershevitch, a. a. O., S. 13 f.

(«... از زمان آغاز دوران هخامنشیان تحقیقی عینی از *s* به صورت *θ* و از *z* به صورت *δ* آغاز به رخ‌نمایی کرد. *trsa-* و *trθa* بنابراین هر دو معادل هم خواهند بود و تعویض‌پذیر؛ تحقیق‌های یک و در واقع همان واژه «...»). — این توصیف گرشویچ چندان دقیق نیست، وی با همین بی‌دقتی در اینجا از «اختیاری» و «تحقق‌پذیر» و در واقع آشکارا از گوناگونیهای واج‌گونه‌ای در نظامی یکپارچه و از سوی دیگر اغلب از «گوناگونیهای گویشی» گفتگو می‌کند.

و *dūra* (به معنای «دور»)، یا — در DNa 49/ 53، به فاصلهٔ چند سطر *visam* (به معنای «همه») و *viθam* (به معنای «خاندان») آشکار است. در تمامی پیکره‌های کتیبه‌های هخامنشی حتی یک مورد را هم نمی‌توان یافت که واژهٔ دارای *s*، آن گونه که از نظریهٔ گرشویچ انتظار می‌رود، از باب نمونه با *θ* ظاهر شده باشد. دربارهٔ تنها موردی هم که سالیانی متممادی به نظر دانشمندان چنین می‌رسید در واقع — پس از بررسی دقیق‌تر متن کتیبه — اکنون دیگر باید تجدید نظر کرد: در DPd، *hadā viθaibiš bagaibiš* (به معنای «با همهٔ بغان») ^۱ صورت *viθa-* (به معنای «همه»؛ در برابر *visa-* در فارسی باستان) که در رونوشت برداریهای نه چندان دقیق متن کتیبه در سالیان گذشته چنین ضبط شده بود و حتی در جدیدترین دستنامه‌ها ^۲ هم آمده است، صرفاً با اظهارات گاه و بیگاه هرتسفلد و هینتس در معرض تردید قرار گرفت ^۳ که متأسفانه چندان به آن توجه نشده بود. ^۴ سرانجام، گنورک مرگشتیرنه ^۵ در سال ۱۹۶۰ کوشید یک بار دیگر از دید زبان‌شناختی به حل آن بپردازد. ^۶ ضبط جدیدی از این بخش از کتیبه، که والتر هینتس ^۷ با کمال میل در اختیار من قرار داد، به‌روشنی معلوم می‌کند که نویسه‌های مورد نظر در اینجا فقط باید *sa* باشد و نه *θa*؛ ^۸ در واقع، این زنجیره نشان‌دهندهٔ صورت متداول

۱. به هر حال، این عبارت صرف نظر از خوانش مطرح‌شده در اینجا هم اهمیت دارد «با همهٔ بغان» در DPf به زبان عیلامی و در DPg به اکدی هم آمده است:

Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* 81 (در پانویشت):

این تصور که متن فارسی باستان نشان‌دهندهٔ «با خاندان، با خاندان ایزدی» (*viθ-*) است اشیپگل را هم وادار به توجیه ساخته است؛ نک.

F. Justi, *Indogermanische Forschungen* 17, 1905, Anz. 108.

2. F. Spiegel, *Die altpersischen Keilinschriften*, Leipzig, ²1881, 48, 240; Weissbach, *a. a. O.*, S. 80, 81, 83.

خوانش *viθa-* را در این آثار می‌توان دید: Kent (S. 208a) و Brandenstein-Mayrhofer (S. 153) و سرانجام در Bailey, *Festschrift für Wilhelm Eilers*, Wiesbaden, 1967, 137.

3. E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften*, Berlin, 1938, 107; W. Hinz, *Zeitschr. d. deutschen morgenländ. Gesellsch.* 93, 1939, 380.

۴. در این اثر بررسی شده است:

W. Lentz, *Indogermanica (Festschrift für Wolfgang Krause)*, Heidelberg, 1960, 98).

5. Georg Morgenstierne

6. *Norsk Tidsskrift for Sprogvidenskap* 19, 1960, 131.

7. Walther Hinz

۸. با اجازهٔ پروفیسور هینتس، عکسبرداری او از DPd14 با عنوان «نمایهٔ ۱» آورده شده است (نک. انتهای مقاله). این عکس در مارس ۱۹۶۷ با دوربین Leitz Telyt 400mm گرفته شده است (نمایهٔ ۱). در سومین سطر تصویر، پس از واژه‌جداکن و *vi-i-*، پیش از *i-ba-i-* نویسهٔ مورد بحث به چشم می‌خورد؛ بازماندهٔ هر ۴ نماد میخی این واژه به‌خوبی نمایانگر هجای *sa* است و اصلاً نمی‌تواند *θa* باشد.

فارسی باستان *visa-* (به معنای «همه») خواهد بود و کل مسئله به موضوع تاریخ علم مربوط می‌شود که چرا دانشمندان پیشین در این باره اشتباه کرده‌اند.^۱ بنابراین از کتیبه‌های هخامنشی چنین برمی‌آید که هیچ مثال شناوری برای *s/θ* و *z/d* وجود ندارد — آن گونه که نظریه گرشویچ آن را ایجاب کرده است.*

بخش نهم

امیدوارم توانسته باشم دیگر ملاحظات نظریه گرشویچ را دریابم و در این بررسی مختصر خود شرمسار او نباشم؛ اما، به هر حال، آشکارا چنین است که در اطمینان او مبنی بر «گوناگونی گویشی» *s/θ* ملاحظات دیگری نیز نهفته است، (*sr* < **sr*) < *θr*؛ نیز به اعتقاد وی در زمان نگارش کتیبه‌ها در حال شکل‌گیری بوده است؛ — *xšāθra-* در کنار *xšāça-* (به معنای «شهریاری») را بر این اساس نباید مادی و فارسی بلکه باید گوناگونی درون فارسی باستان به شمار آورد.^۲ اما با وجود تردید نهفته در این پیش‌فرض چنین نتیجه‌گیری نیز مردود است. — گرشویچ که از پدیده «گوناگونی گویشی» مطمئن است، سرانجام به مسئله گروه‌هایی از *θ* در پیش‌فارسی باز می‌گردد، مسئله‌ای که کارش را از آنجا آغاز کرده بود (نک. بخش ۶)؛ در اینجا نتیجه‌ای که از دید زبان‌شناختی قانع‌کننده نیست و از برگردان نام *Brdiya-* (به معنای «بردیا») در متن اکدی^۳

۱. اشپیکل، (a. a. O., S. 48)، گفت که *θa* در سطر ۱۴، در رونوشت Niebuhr... آسیب دیده است. در سطر ۲۲ آن را فقط برای کامل کردن مطرح می‌کند و فقط در سطر ۲۴ وجود *θa* (پس از *[vi-i-]* و پیش از *[i-ba-]* تکمیل شده) آشکار به نظر می‌رسد. تازه‌ترین اظهارات وایسباخ (Weissbachs) این برداشت را ایجاب کرده است که این نویسه در سه مورد خواناست؛ والتر هینتس در ۱۳ اکتبر ۱۹۶۷ برایم نوشت که «وایسباخ بررسی‌اش را با توجه به عکس اشتولتسه (Stolze) انجام داده و البته تصویر نیبور (Niebuhr) را هم در نظر داشته است و از آنجا که بافت مربوط اندکی ریختگی دارد، هر دو منبع نادقیق بوده‌اند؛ او، در ادامه، بررسی خود را چنین تشریح می‌کند که در سطر ۱۴ می‌توان بازمانده‌های نویسه *sa* را تشخیص داد (نک. پیشتر)، در حالی که «دو مورد دیگر (۲۲ و ۲۴) ... در عمل ناخواناست».

* در اینجا باید تذکر دهم که تصویر ارائه‌شده از بافت مورد نظر در مقاله مایرهورفر، که کمی آن در اختیار من قرار داشت، بسیار تیره و ناخوانا بود، بنابراین بافت مربوط از کتاب نرمن شارب آورده شده است (نک. نمایه ۱) — م.

2. Gershevitch, a. a. O., S. 14 f.

۳. *Ba-ra-di-i-ya*: A. a. O., S. 22 f. در فارسی باستان در مقابل *Bar-ti-ia* در اکدی را نباید گونه‌های آوایی موازی فارسی باستان و مادی دانست بلکه آن را باید صورتهایی از *Brōya* / *Brōya* به شمار آورد؛ هر دو نشان‌دهنده گوناگونیهای گویشی اصیل فارسی باستان‌اند. توالی بی‌واسطه **gh* و **i* (هندواروپایی) در این نامها (*brh-* در هندی باستان) با قانون سیورس توجیه‌پذیر است. در واقع از **ghī* نه تنها **i* پدید آمده است، آن گونه که به قیاس **ki* < **kī* انتظار می‌رود، بلکه **θy* فارسی باستان اصیل را نیز پدید آورده است — و این پیامد به گروه‌های بی‌واک مربوط انتقال یافته است؛ بنابراین *θy* همان اندازه فارسی است که **i* — این استدلال قانع‌کننده نیست: گرشویچ غافل از این است که *Ba-ra-di-i-ya* به احتمال قوی صورت کوتاه‌شده متأخری از نامی مانند **Brdi-manah* یا مانند آن بوده است. اما قانون سیورس برای **Brdi-ya-* که این گونه پدید آمده باشد ارزشی نخواهد داشت (در مورد مسئله *θ/δ* نک. پانوش ۴، ص ۱۲۸ همین مقاله).

به دست آورده است به این نتیجه‌گیری می‌رسد که تحقق این گروه نیز از یک سو به /šy/ و از سوی دیگر به /θy/ صرفاً نشان‌دهنده گوناگونیهای گویشی است – و این نتیجه‌گیری که از استدلالی ضعیف به دست آمده است سرانجام حاکی است که xšāyaθiya- (به معنای «شاه») هم مادی نیست، بلکه «همان اندازه فارسی است که عقل سلیم ... حکم می‌کند»^۱.

بخش دهم

بنا بر آنچه گذشت، سنجشی انتقادی ما را از پذیرفتن فرضیه اصلی نظر گرشویچ باز می‌دارد. هر یک از بخشهای مهم استدلالهای او ضعیف به نظر می‌رسد (نک. بخشهای ۶، ۷، و ۹)؛ مقتضیات خاص فرضیه او آنجا که ضروری است ناگفته می‌ماند (بخش ۸). از دیگر سو، می‌توان در رفتار محتاطانه گرشویچ در برابر هر نوع مادی به شمار آوردن جزئیات موجود از او پشتیبانی کرد. در توضیحات کنت که حتی به واژه‌های کاملاً روزمره برچسب مادی می‌زند،^۲ اغلب آنها را که در میته- بنونیست نیامده است باید نادیده گرفت؛ با این همه، باید تجدید نظری در مادی شمردن مجموعه واژگان مذهبی صورت گیرد: در *utā aniyāha bagāha f'ya iy ha' tiy* (به معنای «و دیگر بغانی که هستند») حالت دستوری کهن‌گرایی به چشم می‌خورد که در ساختواژه فارسی باستان دیگر جایی ندارد، اما ممکن است به آن تعلق داشته باشد. بنابراین تعبیر مادی بودن آن را می‌توان به آسانی رد کرد.^۳ افزون بر اینها، از همانندیهای میان اوستا و نوشته‌های هخامنشی نمی‌توان به درستی اظهار داشت که پیکره‌های زبان دینی فارسی باستان، بر پایه نظر لومل، تماسهایی با این ادبیات داشته است: تا زمانی که از مناسبات هخامنشیان و آموزه‌های زردشت آگاهیهای درستی نداریم، باید همانندیهای اوستایی- فارسی باستان را با احتیاط به منزله میراث مشترک زبان دینی- شعری (هندوایرانی) به شمار

1. Gershevitch, *a. a. O.*, S. 23.

۲. بر همین اساس، کنت (S. 9a, 37b f.) به علت تحقیقهای گوناگون -sč- در *pasā* و -dč- در *yačiy* و *čiščiy* حتی ویژگی آوایی مادی را در ضمیرهای «هر کس، هر چیز» محتمل می‌داند. این پدیده در واقع توضیحی تاریخی دارد: واژه اصیل *pasčā* به دوره زمانی دیگری نسبت به باهم آبی **kas* و **čit* تعلق دارد. — نیز **athiy* به طور ضمنی مادی دانسته شده (S. 166a)؛ در حالی که *a-θa-i-ya* را باید گونه‌های دیگر آوانویسی کرد:

Brandenstein-Mayrhofer, *a. a., O.*, S. 107.

در باره *vas(a)iy* (به معنای «بزرگ، بسیار») نک. پانوشت ۴، ص ۱۳۱ همین مقاله.

3. Lommel, *Orientalistische Literaturzeitung* 37, 1934, 181; Rüdiger Schmitt, *Festschrift für Wilhelm Eilers*, Wiesbaden, 1967, 265 (و پانوشت ۴).

آورد.^۱ آنچه پس از دفع حمله گرشویج با عنوان ویژگیهای آوایی مادی باقی می‌ماند واژه‌هایی از حوزه‌های شناخته‌شده و مشخص‌اند.^۲ از قلمرو پادشاهی، سپاهی‌گری و زبان حقوقی، شاه (-xšāyaθiya-) و لقبهایش، پادشاهی، خدا اهوره مزده و سراسر زمین (-vazrka-) از این جمله‌اند، در عین حال فرّه ایزدی (-farnah-)؛ لقبهای متداول کشور یا استانها (-uvaspā-, vispazana-)؛ گنجینه‌های شاه بزرگ (بخش ۷) ، شاید هم دروازه‌های قصر^۳؛ نظام فعلهای به‌کاررفته برای اعلامیه‌های پادشاهی (-pati- zbay-)؛ سپاه و سپاهی‌گری^۴ و از حوزه قضاوت، بزه و بزهکاری (-zūra[kara-])، نیز شاید بر پایه نظر متأخر اشمیت^۵ واژه‌هایی برای آسیب (-vinasta-) و پادافره

۱. از جمله برابره‌های فارسی باستان - اوستایی می‌توان -vānam jād- (به معنای «مرحمت خواستن»؛ Lommel, a. a. O., S. 180 f) و ubrām bar- (حتی ودایی!) یا -gaiθā-māniya-viθ- (Brandenstein-Mayrhofer, a. a. O., S. 131) را نام برد؛ در مورد -rtāvan- فارسی باستان -/ašāvan- اوستایی، ویژگی آریایی باستان - پیش‌زردشتی این عبارت فارسی باستان کاملاً آشکار است (a. a. O., S. 106) (و منابع)). این در واقع پیشنهاد گرشویج است:

The Persian Religion according to the chief Greek texts, Paris, 1929, 34 ff., 44 ff;

البته دشوار می‌توان نشان داد که «باورهای زردشتی از راه مادها به پارسیا رسیده باشد»:

Altheim-Stiehl, *Die aramäische Sprache unter den Achämeniden I*, Frankfurt, 1963, 90;

و اینکه پارسیا «نه تنها در دولت مادها رشد و نمو کرده‌اند، بلکه دینشان را نیز به آنها میدیون‌اند» (H. Hartmann, *Orientalistische Literaturzeitung* 40, 1937, 157). وام‌واژه‌های مادی‌ای که آلتهایم - اشتیل آورده‌اند: -vazrka-, -zūra-, -pati-zbay- در درجه اول اصطلاحاتی مذهبی نیستند، بلکه بیشتر به حوزه حکومتی - حقوقی تعلق دارند (در متن بالا).

۲. برای توضیحات دقیق‌تر، نک. بخشهای ۳، ۵، و ۷ و نیز:

Meillet-Benveniste, a. a. O., S. 7 ff.; I. M. D'jakonov, *Istorija Midii*, Moskau-Leningrad, 1956, 66.

۳. فارسی باستان -duvarθi- در مقاله نگارنده در *Indo-Iranian Journal* 1, 1957, 177 و در دستنامه فارسی باستان، ص ۱۱۸.

۴. -spāda- جدیدترین بررسی در W. Wüst, *Altpersische Studien*, München, 1966, 287 با منابع غنی؛ احتمالاً -spāθmaida- (به معنای «جایگاه سپاه»)، هم از این دسته است، اگرچه جزئیات آن مجهول باقی می‌ماند.

5. Rüdiger Schmitt, *Die Sprache* 13, 1967, 208 ff;

اشمیت بر این باور است که -ufrāšta- فارسی باستان گونه آوایی پرکاربردی است در برابر نگارش سنتی حقوقی -ufrasta- وی -št- را دگرگونی طبیعی فارسی باستان از -k't- * به شمار می‌آورد؛ -st- غیر طبیعی فقط در عبارت -ufrāstam prs- (به معنای «خوب تنبیه کردن») و در عین حال واژه حقوقی -vinasta- (به معنای «تباهی») آمده است، در حالی که -rāsta- بر پایه نظر ووست (Wüst, a. a. O., S. 259 ff) جایی در این بررسیها ندارد. در واقع این پرسش باقی می‌ماند که آیا برای واژه‌هایی با -st- فقط تعبیر مادی بودن - در برابر تقسیم‌بندیهای بعدی گویشی - امکان‌پذیر است؟ در حالی که در این عبارتها هم ظاهر آوایی‌ای قیاسی - با توجه به پیوند نحوی مداوم آن - وجود دارد: -ufrasta- با -s- براساس -prs- برای -vinastá- هم یافت. DNb, 18 f. این امکان را می‌دهد که آن را صورتی از -vinašta- بدانیم که در زبان حقوقی کهن‌گرا با واژه‌های مربوط -ufrasta- و -prs- همگون شده است (a. a. O., S. 263 f) هم چنین نظری دارد). بنابراین تعبیر اشمیت به مادی بودن آن اگرچه تنها امکان نیست ولی شایان توجه است.

(-*ufrastam prs*)^۱ این عناصر مادی در پهنه واژگان فارسی باستان کتیبه‌ها ممکن است سهمی شایان ذکر نداشته باشند؛ اما با همان کاربردهای کلیشه‌ای که اغلب کتیبه‌ها با آن آغاز می‌شوند چشمگیر به نظر می‌رسند، آن گونه که سنجش نخستین سطرهای DZc با سطرهای بازسازی‌شده مادی و فارسی باستان نیمه‌بازسازی‌شده اصیل نشان می‌دهد:

1. [متن] *baga vazrka Auramazdā haya avam*
2. [مادی] **baga* **vazrka* **A (h) uramazdā* **haya* **avam*
3. [فارسی اصیل باستان] **baga* **vadrka Auramazdā haya avam*

1. *asmānam adā haya imām būmim adā haya*
2. **asmānam* **adā (t)* **haya* **imām* **būmim* **adā(t)* **haya*
3. **aθmānam (?)* **adā haya imām būmim adā haya*

1. *martiyam adā haya šiyātīm adā martiyahyā haya*
2. **martiyam* **adā(t)* **haya* **š(iy) ātim* **adā(t)* **martiyahyā* **haya*
3. *martiyam adā haya šiyātīm adā martiyahyā haya*

۱. آیا اصطلاح مجازات مرگ *uzmayāpatiy kar-* هم به دلایل آوایی از همین نوع است؟ در واقع شواهد موازی دقیقی از آن در دست نیست: *ba-ra-za-ma-na-i-ya* فی نفسه تردیدپذیر است، اگرچه توضیح رودیگر اشمیت (*rtā-čā brazmaniṽ* (به معنای «در زمان مناسب و به روش مناسب») را باز هم می‌پسندم (Orientalia N. S. 32, 1963, 442 ff.) به رویکرد هینتس (a. a. O., S. 33, 1964, 262) هم می‌توان این ایراد را وارد کرد که آیا بافت عیلامی، آن گونه که اغلب بوده است، در اینجا هم نشان‌دهنده گونه زبانی زنده فارسی باستان در برابر کاربرد کهن‌گرای کتیبه‌ها نیست: در واقع صورت متأخر **brazmaniṽ-ā* در مقابل *brazmaniṽ* باستانی کتیبه‌ها که زودتر به نگارش در آمده است.

۲. صرفش چندان روشن نیست: نمی‌دانیم که مثلاً پایانه فاعلی آریایی **-as* در مادی به چه صورتی درآمده است. بر همین اساس، باید تکواژ فارسی باستان را در اینجا منظور کنیم.

۳. نک. پانوش پیشین: نمی‌توان مطمئن بود که ضمیر *-ya-va* به مادی هم رسیده باشد. در مورد آوانویسی *haya* فارسی باستان (به جای *hya*) نک. منابع

Brandenstein-Mayrhofer 125

نیز:

K. Strunk, *Zeitschr. f. vergl. Sprachforschung* 81, 1968, 265 ff.

۴. **a-dā-t* ایرانی، **adhāt* در آریایی را می‌توان برای پیش‌مرحله مادی تصور کرد، اینکه مانند فارسی باستان به صورت *adā* آمده است یا نه بر ما معلوم نیست.

۵. احتمالاً *asman-* گونه مادی واژه است که فارسی باستان اصیل آن را می‌توان با *-θm-* در نظر گرفت. در این مورد به‌ویژه نک:

Wüst, a. a. O., S. 30 (و منابع آن).

1. *Dārayavaum xšāyaθiyam akunauš haya Dārayavahauš*
2. [اسم خاص] **xšāyaθiyam* **akṛnau(t)* [?] **haya* [اسم خاص]
3. *Dārayavaum *xšāyašiyam akunauš haya Dārayavahauš*

1. *xšāyaθiyahyā xšačam frābara taya vazrkam taya*
2. **xšāyaθiyahyā *xšaθram *frābara(t) *taya *vazrkam *taya*
3. **xšāyašiyahyā xšačam frābara taya *vadrkam taya*

1. *uvaspam umartiyam adam Dārayavauš ... xšāyaθiya*
2. *(*h*) *uvaspam* *(*h*) *umartiyam* **azam* [اسم خاص] **xšāyaθiya*
3. **uvasam umartiyam adam Dārayavauš ... xšāyašiya*

1. *dahyūnām vispazanānām ...*
2. **dahyūnām *vispazanānām ...*
3. *dahyūnām *visadanānām ...*

شناخت قوانین آوایی زبان مادی و این احتمال فرایند که واژه‌هایی از ایرانی مادر — مانند *bagā-*، *martiya-*، و *dahyu-* — هم باید مادی شمرده شوند به آزمون ما جان تازه‌ای می‌بخشد؛ اگرچه تردیدهای بسیاری نیز وجود دارد. با این همه، آنچه از این سنجش آموخته‌ایم لب به سخن می‌گشاید: به خوبی آشکار است که عبارتهایی چون عبارتهای آغازین کتیبه‌ها تا چه اندازه «مادی‌شده» است، به گونه‌ای که یک چنین پاره‌ای از متن برای هر فرد مادی به جمله‌هایی از زبان خود بسیار نزدیک‌تر بود تا به عبارتهایی از زبان پادشاهان پارس. این سنجش همچنان آشکار می‌کند که مادی تا چه اندازه به فارسی باستان اصیل — و حتی به آن گونه

۱. این بازسازی فقط اشاره‌ای است به اینکه این واژه از دید قوانین آوایی در فارسی اصیل چگونه باید باشد؛ به هر حال، تقریباً غیر ممکن است که ساخت **kšāyat(h)iva-* که در زبانهای هم‌خانواده نیامده به پیش‌مرحله فارسی باستان تعلق داشته باشد. رویکرد گرشویچ (1901, *a. a. O.*) را مبنی بر اینکه واژه «شاه» نمی‌تواند وام‌واژه باشد مادامی که واژه‌ای به معنی پادشاهی به صورت فارسی اصیل باستان آمده است می‌توان رد کرد، زیرا پارسها در واقع با *xšāyaθiya* احتمالاً وام‌واژه‌ای «مهم» را به جای واژه اصلی و متفاوت با آن قرار داده‌اند، در حالی که واژه *xšačam* که از زمان آریایی مادر کاربرد داشته با واژه **xšaθram* مادی که به آن نزدیک بود جایگزین نشده است (توضیح کتبی (Szemerényi).

۲. در مادی احتمالاً *hu-* بوده است و نه *ur-* به دلایل آواشناختی این واج بی‌تردید پیش از واکه‌ها حفظ شده است (و نه **hvaspa- < *faspa-!*).

۳. این را که *bagā-* در فارسی باستان (به معنای «بغ») نیز از مادی وام گرفته شده است نمی‌توان اثبات کرد، زیرا شواهد کافی زبان‌شناختی در دست نیست.

زبانی متأثر از مادی در کتیبه‌ها – نزدیک است، به گونه‌ای که مادها در فهم آن هیچ دشواری نداشته‌اند. نزدیکی مادی و پارسی تنها دلیل مهم برای این پدیده است که کتیبه‌های هخامنشی حتی – با وجود نگارش به فارسی باستان – به عیلامی و اکدی و تا حدی هم به آرامی و مصری گرایش یافته است و اینکه در کتیبه‌های چندزبانه هرگز زبان دومین سرزمین پادشاهی، مادی، دیده نشده است. این نکته را نباید جدی گرفت که پارسها دنباله‌رو و ستاینده همه مظاهر مادی نبودند، در حقیقت زبان مادی را از بی‌بزاری یا بی‌اهمیتی نادیده انگاشته‌اند؛ بیشتر چنین است که برای آنان فارسی باستان به این صورت کهن‌گرا – مادی بی‌تردید «زبانی آریایی» بود که مادها و پارسها درکی یکسان از آن داشتند.^۱ اگرچه با چنین پژوهشهایی نمی‌توان به شواهد مستقیمی از این زبان دست یافت؛ با این همه، با روش محتاطانه زبان‌شناختی خواهیم توانست – و این مقاله هم بر همین اساس نوشته شده است – پرتوی بر مهم‌ترین بازمانده‌های این زبان خاموش بیفکنیم.



1. A. Christensen, "Die Iranier" (*Handbuch der Altertumswissenschaft III /1/3: Kulturgeschichte des Alten Orients* 3/1, München, 1933, 235).

